

فصل جدید سیاست‌ورزی در ایران

پرویز صداقت



اشاره

مبارزات انقلابی، اما غیرمتشکل، از آن دست که طی چند ماه گذشته در ایران شاهد بودیم احتمالاً در جریان پیش‌روی سخنگویان خود را خواهد یافت و از میان این سخن‌گویان به تدریج رهبرانی که پای در میدان مبارزه دارند زاده می‌شوند. مبارزات امروزی ایرانیان پیشینه‌ای طولانی دارد و بسیاری از سخنگویان بالقوه‌ی آن، کنشگران حقوق بشر، آموزگاران، کارگران، وکلا، دانشجویان، روشنفکران و فعالان صنفی هستند که هم‌اکنون عمدتاً در زندان‌اند. همان‌گونه که رهبران مبارزات مردم آفریقای جنوبی علیه آپارتاید در زندان بودند. آنان رهبران واقعی مبارزات امروز هستند.

تشکیل ائتلاف و ایجاد نهاد مؤثر رهبری‌کننده، نه از خلال توییت‌نوشتن در فضای مجازی یا تصویرسازی در شبکه‌های ماهواره‌ای، که از دل سالیان سال مبارزه در زندگی واقعی به دست آمده و به دست خواهد آمد. باید امیدوارم باشیم و بکوشیم تا کنشگران آگاه قادر باشند ضمن استمرار خیزش «زن، زندگی، آزادی» مسیر مستقل خود را برای آزادی و عدالت اجتماعی در ایران پی بگیرند و توأمان به امپریالیسم و استبداد «نه» بگویند.

خیزشی که از بیست‌وششم شهریورماه ۱۴۰۱ با حضور معترضان به قتل ژینا (مهسا) امینی در برابر بیمارستان کسری در تهران آغاز شد اکنون دومین فصل خود را طی می‌کند. گذشت بیش از ۱۰۰ روز از آغاز خیزش، زمان مناسبی برای ارزیابی نقاط قوت و ضعف این اعتراضات، مقایسه‌ی آن با خیزش‌های اعتراضی مشابه در چهار دهه‌ی گذشته و گمان‌زنی‌هایی درباره‌ی چشم‌اندازهای جاری با توجه به مجموع اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی و ژئوپولتیک است. در این مقاله، می‌کوشم با تأکید بر وجوه متفاوت خیزش جاری در مقایسه با سایر خیزش‌های اعتراضی پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نشان دهم که این خیزش آغازگر فصل جدیدی از سیاست‌ورزی در ایران است.

مقدمه

هفته‌ی پایانی شهریورماه سال جاری آغازگر فصل نوینی از خیزش‌های اعتراضی در ایران معاصر است. اگرچه با توجه به شواهد موجود و به‌ویژه اطلاعات مرتبط با معترضانِ بازداشت‌شده اصلی‌ترین گروه سنی شرکت‌کننده در اعتراضات نوجوانان و جوانان در فاصله‌ی سنی ۱۵ تا ۲۵ سال بوده‌اند، اما این اعتراضات به‌خوبی از بسیاری تجارب اعتراضات دو دهه‌ی گذشته در ایران بهره‌مند شده و توانسته است بر بسیاری از نقاط ضعفی که امواج اعتراضی پیشین از آنها آسیب می‌دیدند اجتناب کند. در مقاله‌ی حاضر ابتدا وجوه تشابه و تفاوت خیزش کنونی را با سایر اعتراضات چهار دهه‌ی گذشته بررسی می‌کنم، سپس با توجه به تضادهای کنونی در پهنه‌ی مناسبات قدرت در ایران امروز تلاش می‌کنم تصویری را از چشم‌اندازهای محتمل وضعیت کنونی به دست دهم.

چهار دهه خیزش‌های اعتراضی

ایران در پی انقلاب ۱۳۵۷ تا امروز شاهد انبوه کنشگری‌های صنفی و خیابانی مخالفت‌جویانه و امواج اعتراضی متعددی بود که هرکدام در آغاز امیدهای زیادی برانگیخت اما در عمل به تدریج فروکش کرد، متوقف شد و در دستیابی به اهداف خود ناکام ماند. نخستین موج از روزهای منتهی به پیروزی انقلاب بهمن آغاز شد و حدود چهار سال ادامه داشت. این موج اعتراضی در قالب‌های مختلف جنبش‌های شورایی کارگری، جنبش‌های ملیت‌ها، جنبش زنان، جنبش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی و اعتراضات سازمان‌یافته‌ی دیگر از سوی آن دسته از گروه‌های مشارکت‌کننده در انقلاب ۵۷ سازمان‌دهی و هدایت شد که در مواردی به سرعت و در مواردی به تدریج به دست جریان غالب اسلام‌گرا از سپهر سیاسی ایران پس‌انقلابی حذف شده بودند. این حذف به‌مدد سرکوب‌های پرادمانه‌ای رخ داد و به جان‌باختن هزاران نفر، محبوس شدن ده‌ها هزار نفر و تبعید اجباری صدها هزار نفر منجر شد. گستردگی ابعاد «سرکوب» باعث شد بسیاری تصور کنند که عامل سرکوب یگانه عاملی بود که به استقرار قطعی حاکمیت کنونی انجامید. اما هم در این مورد و هم در مورد سایر خیزش‌های

اعتراضی دهه‌های بعد علاوه بر عامل سرکوب دو عامل «بازتوزیع اقتصادی» و «مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک» نیز نقش تعیین‌کننده داشت. فروکاستن علت شکست خیزش‌ها و جنبش‌ها به سرکوب حاکمیت دیدگاهی تقلیل‌گرایانه است که در نهایت به نوعی شکست‌باوری می‌رسد که در برابر سازوبرگ‌های هر دم مجهز تر و باتجربه‌تر سرکوب، گریزگاهی از تنگناهای موجود نمی‌بیند و گاه حتی می‌تواند به پذیرش اشکالی از مداخله‌ی بشردوستانه‌ی نیروهای خارجی منتهی شود.

به گمان من، آن‌چه در تحولات سال‌های نخست انقلاب به موازات سرکوب دگراندیشان به استقرار قطعی جناح غالب اسلام‌گرا و حزب جمهوری اسلامی منتهی شد از یک سو سیاست‌های بازتوزیعی اقتصادی و از سوی دیگر استفاده از انواع سازوبرگ‌های مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک، در بستر ساختاری مناسب داخلی و فضای مساعد جهانی رخ داد. در جامعه‌ی ایران ابتدای انقلاب عوامل ساختاری مؤثری مانند سهم ۵۰ درصدی جمعیت روستایی، پیکره‌بندی طبقاتی آن زمان و سهم بالای خرده‌بورژوازی سنتی و حضور انبوه مهاجران روستایی دارای جهان‌بینی مذهبی در شهرها، باعث شد بلوک طبقاتی به رهبری روحانیت شیعه قادر شود بلوک‌های رقیب را که پایگاه طبقاتی آن‌ها عمدتاً شامل مزدو حقوق‌بگیران شهری و گروه‌هایی مانند دانشجویان و فعالان کارگری بود، از پهنه‌ی قدرت سیاسی حذف کند. در آن زمان بلوک اپوزیسیون که از تشمت میان خود و محاسبات و تاکتیک‌های نادرست سیاسی نیز آسیب می‌دیدند از قدرت کافی برای مقابله با سازوبرگ‌های سرکوب قدرت حاکم برخوردار نبود. در عین حال که نباید فراموش کرد که دهه‌ی ۱۳۶۰ دوران جنگ سرد امریکا و اتحاد شوروی بود و اسلام سیاسی به‌عنوان ابزار ایدئولوژیک قدرتمندی در خاورمیانه در برابر نفوذ کمونیسم و ناسیونالیسم سکولار تقویت می‌شد. علاوه بر آن، سیاست‌های بازتوزیعی پوپولیستی طی سال‌های نخست انقلاب در حفظ پیوستگی پایگاه اجتماعی بلوک طبقاتی حاکم به شکل مؤثری عمل کرد و با توجه به جنگ هشت‌ساله با عراق، حاکمیت از ابزارهای مشروعیت‌بخش ایدئولوژیک خود به گسترده‌ترین شکل ممکن بهره برد.

به این ترتیب، علاوه بر توانایی سرکوب، عوامل ساختاری داخلی و بستر مساعد جهانی همراه با مشروعیت بخشی به مدد اسلام سیاسی و سیاست‌های پوپولیستی اقتصادی در شکل‌گیری و استقرار نظم سیاسی پسانقلابی بیشترین نقش را داشت.

با این همه، خواست تغییر در میان بخش‌های فزاینده‌ای از جامعه‌ی ایران در تمامی سال‌های بعد از انقلاب کاملاً مشهود و نمایان بود و در مقاطعی به شکل خیزش‌های فراگیر تبلور می‌یافت که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به خیزش‌های دانشجویی ۱۳۷۸، اعتراضات پسانتخاباتی ۱۳۸۸ موسوم به «جنیش سبز» و خیزش‌های اعتراضی دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ اشاره کرد. چنان که شاهد بودیم در تمامی این مقاطع استفاده‌ی گسترده از سازوبرگ‌های سرکوب به فروکش، توقف و شکست هریک از این خیزش‌ها منتهی شد. در ادامه تلاش می‌کنم بر سایر عواملی که افزون بر سرکوب به شکست این خیزش‌ها یاری کرد تمرکز کنم.

خیزش اعتراضی ۱۳۷۸ در بستر امید به پیروزی اصلاحات

نخست به خیزش عمدتاً دانشجویی سال ۱۳۷۸ توجه کنیم که اگرچه در مقایسه با خیزش‌های دهه‌های بعد ابعاد بسیار محدودتری داشت اما در قیاس با اعتراضات شهری پراکنده‌ی پیش از خود از پایان جنگ تا آن هنگام، از همه گسترده‌تر بود. اعتراضات دانشجویی سال ۱۳۷۸ در پی اتخاذ رویکرد سرکوب گسترده از سوی حاکمیت تقریباً به سرعت فروکش کرد و متوقف شد. اما فراموش نکنیم که این اعتراضات در مقطعی توقف یافت که بخش بزرگی از کنشگران فعال در آن کماکان امیدوار بودند مطالبات‌شان از مجاری قانونی و از خلال انتخاب گسترده‌تر اصلاح‌طلبان در مجموعه‌ی انتخابات پیشرو محقق شود. بخش اعظم مخالفان وضع موجود در آن مقطع اصلاح را امکان‌پذیر و روشی کم‌هزینه برای تحقق اهداف‌شان می‌دانستند. اغلب آنان کم‌وبیش به اصلاح‌طلبان امیدوار بودند. به همین دلیل بود که در سلسله‌ی انتخابات آن دوره (نخستین دور شوراهای شهر و روستا، ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی و دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی) شاهد پیروزی چشمگیر

اصلاح‌طلبان بودیم. در عین حال، حاکمیت نیز کم‌وبیش پایگاه سنتی خود در جامعه را حفظ کرد و اسلام سیاسی برای این پایگاه مردمی کماکان عامل مؤثر مشروعیت‌بخشی بود. اوضاع اقتصادی آن سال‌ها نیز به گونه‌ای بود که کماکان رشد طبقه‌ی متوسط را امکان‌پذیر می‌ساخت و گروه‌های جمعیتی برخوردار از سطوحی از امکانات اقتصادی افزایش می‌یافتند.

جنبش سبز

در خردادماه ۱۳۸۸ در خیزش اعتراضی به تقلب انتخاباتی در پی اعلام پیروزی محمود احمدی‌نژاد با شرایط اجتماعی بعضاً متفاوتی مواجه بودیم. از سویی رویارویی دو جناح اصلی حاکمیت به صف‌آرایی در خیابان‌ها کشیده شد و از سوی دیگر آنانی که بیش از یک دهه امیدوار بودند که فرایندهای اصلاحات ثمربخش باشد و بدنه‌ی اجتماعی گسترده‌ی اصلاح‌طلبان را تشکیل می‌دادند، به اتکای تجارب قبلی دریافتند که کنشگری از طریق صندوق رأی ناکافی است و علاوه بر آن باید در کف خیابان مطالبات‌شان را دنبال کنند.

جنبش سبز که از فردای اعلام نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری آغاز شد و در راهپیمایی سکوت در ۲۵ خردادماه سال ۱۳۸۸ تصویری خیره‌کننده از خود ارائه داد؛ طی چند ماه و در پی جان‌باختن ده‌ها و زندانی‌شدن هزاران نفر بعد از اعتراضات عاشورای آن سال در ششم دی‌ماه به‌شدت فروکش کرد و به‌تدریج متوقف شد. قبل از هر چیز باید به خاطر داشته باشیم که در پی حوادث این روز شاهد بروز تعلق‌های جدی در اقدامات رهبران این جنبش (به سبب فشار حاکمیت؟ ترس از رادیکال‌شدن جنبش؟ یا هردو؟) بودیم. در نهایت در حالی که کماکان انتخابات دور قبل را تقلب‌آمیز می‌دانستند مردم را دعوت به حضور در انتخابات بعدی کردند. این شکل رهبری حرکت‌های اعتراضی در عمل ضرب‌آهنگ لازم را برای استمرار ضربان جنبش از آن سلب کرد.

اما، به گمان من، مهم‌تر از تعلق رهبران جنبش سبز و ناهمراهی بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان با کنشگران جنبش، در آن مقطع حاکمیت از مجموعه امکانات اقتصادی

برای مشروعیت بخشیدن به خود در میان بخش بزرگی از جمعیت برخوردار بود. جنبش سبز در مقطعی رخ داد که درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت در ایران به رکوردهای جدیدی دست یافت. همین امر باعث شد که حاکمیت در سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ از امکان ارائه فرصت‌های اقتصادی اغواکننده‌ای هم برای طبقات محروم و هم برای طبقات متوسط و مرفه جامعه برخوردار بود. سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها با پرداخت یارانه‌ی نقدی برای طبقات فرودست جامعه در نگاه نخست بسیار جذاب جلوه می‌کرد. مبلغ یارانه‌ی نقدی برای یک خانواده‌ی چهار نفری در نخستین سال اجرای آن نزدیک به دوسوم حداقل دستمزد آن زمان بود. بنابراین بسیاری از گروه‌ها و افرادی که درآمدی معادل و یا کم‌تر از حداقل دستمزد داشتند به این ترتیب یک‌شبه دارای درآمدی نزدیک به دوبرابر قبیل شدند. همین امر نوعی امیدواری معیشتی نسبت به وضع موجود را در میان این گروه‌ها ایجاد کرد. طبقه‌ی متوسط نیز اگرچه به لحاظ سیاسی و اجتماعی شکست خورده و از نظر فرهنگی دائماً تحقیر می‌شد اما از نظر اقتصادی از فرصت‌های مالی بسیار برخوردار بود. شاخص بورس در سال ۱۳۸۸ رشد ۵۰ درصدی و در سال ۱۳۸۹ رشد ۸۵ درصدی داشت. این همه در حالی بود که در تمامی این سال‌ها نرخ ارز در حدود ۱۰۰۰ تومان تثبیت شده بود و این امر برای طبقات متوسط و بالایی جامعه که دارای منابع مالی مازاد بودند فرصت‌های کم‌نظیری برای سفر خارجی، مهاجرت، و استفاده از فرصت‌های سودآوری در بازار مسکن و طلا و بورس فراهم ساخته بود.

گفتنی است سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها از ۲۷ آذرماه ۱۳۸۹ اجرا شد اما تبلیغات اجرای آن از دو سال قبل آغاز شده بود. به یاد بیاورید که این برنامه‌ی ویرانگر اقتصادی در روزهای نخست چنان جلوه‌گر شد که اصلاح‌طلبان در برابر رقبای محافظه‌کارشان می‌گفتند که این سیاست در اصل ابتکار و پیشنهاد ما بوده که احمدی‌نژاد اجرا کرد!

نهایتاً باید تأکید کرد که جنبش سبز عمدتاً به کلان‌شهرهای مرکزی (یعنی تهران و عمدتاً چند کلان‌شهر با اکثریت فارس‌زبان مانند اصفهان و شیراز) محدود ماند و از نظر طبقاتی قادر به جذب مؤثر طبقه‌ی کارگر و طبقات فرودست جامعه نشد. این همه در حالی بود که پایگاه اجتماعی حاکمیت کماکان حفظ شده بود.

بنابراین عوامل موفقیت حاکمیت در سرکوب جنبش سبز، عدم همراهی بخش بزرگ اصلاح‌طلبان با خواست‌های رادیکال‌شونده‌ی فعالان این جنبش، و بسیار مهم‌تر از آن سیاست‌های بازتوزیعی اقتصادی دولت و استمرار مشروعیت ایدئولوژیک اسلام سیاسی در میان پایگاه سنتی هواداران رژیم بوده است ضمن آن که جنبش سبز قادر نشد به شکل گسترده‌ای طبقات و گروه‌های اجتماعی فرودست را با خود همراه سازد.

خیزش‌های اعتراضی دهه‌ی ۱۳۹۰

اعتراضات دهه‌ی ۱۳۹۰ سه ویژگی متمایز داشته که به‌ویژه از نیمه‌ی این دهه به خیزش‌های اعتراضی ابعاد ساختارستیز یا انقلابی بخشید.

نخستین ویژگی متمایز خیزش‌های اعتراضی این دهه آن بود که در بستری از انسداد ساختاری اقتصادی رخ داد. مجموع تحولاتی که از ابتدای این دهه شاهد بودیم باعث شد که بحران رکود - تورم سال‌های قبل که گواه آن نرخ تورم دورقمی در تقریباً تمامی سال‌های بعد از انقلاب و نرخ رشد اقتصادی ناکافی و اغلب پایین‌تر از سطوح برنامه‌ریزی شده در اغلب این سال‌ها بود در بستری از انسداد ساختاری استمرار یافت. چنان‌که از ابتدای دهه‌ی ۹۰ تا امروز میانگین نرخ رشد اقتصادی صفر بوده و میزان سرمایه‌گذاری جدید در اقتصاد ایران کم‌تر از سرمایه‌های مستهلک شده است و نرخ تورم به سطوح جدیدی رسید که حتی در ۴۳ سال گذشته نیز بی‌سابقه بوده است. بنابراین آن دسته از عواملی که در دهه‌های هفتاد و هشتاد رونق‌های سوداگرانه‌ی زودگذر در بخش‌هایی از اقتصاد ایجاد می‌کرد به‌ویژه از نیمه‌ی دوم این دهه دیگر امکان شکل‌گیری نداشت. رونق بورس اوراق بهادار در سال ۱۳۹۸ نیز یک طرح پونزی تمام‌عیار بود که دولت وقت به اجرای آن مبادرت کرد و مطلقاً نشانه‌ای از بهبود اوضاع اقتصادی نبود.

دومین ویژگی بحران‌های ژئوپلتیکی بود که در تمامی این سال‌ها بر اقتصاد و جامعه‌ی ایران سنگینی می‌کرد. اگرچه از اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰ این بحران با فعالیت‌های هسته‌ای ایران ارتباط یافت، اما در دهه‌ی بعد با ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت و اعمال تحریم، سپس انعقاد برجام، کاهش موقت تحریم‌ها، و در پی آن خروج امریکا

از برج‌ها و بازگشت تحریم‌ها و حاکم‌شدن شرایط «نه صلح - نه جنگ» تشدید شد و در تمامی این سال‌ها حیات اقتصادی و اجتماعی ایرانیان را تحت‌شعاع خود قرار داد. بحران ژئوپلیتیک ضمن تشدید شرایط انسداد ساختاری در مقاطعی اعتراضات را تحت‌شعاع خود قرار داده است.

سومین ویژگی توسعه‌ی نفوذ اینترنت در ایران و حضور ایرانیان در شبکه‌های اجتماعی است که به‌سرعت ابزار پروپاگاندا‌ی حاکمیت را ناکارآمد می‌ساخت و به این ترتیب از ایدئولوژی اسلام سیاسی نزد گروه‌های وسیع‌تری از جامعه مشروعیت‌زدایی کرد و علاوه بر آن به شکل‌گیری اولیه‌ی انواع نوظهوری از سوژه و عاملیت تغییر در میان گروه‌های اجتماعی یاری می‌کرد.

در ایران چهار دهه‌ی گذشته امکان شکل‌گیری تشکل‌های مستقل از حاکمیت بسیار محدود بوده و به‌مرور نیز دامنه‌ی هرچه محدودتری پیدا کرده است و تشکل‌های کارگری مستقل به‌شدت سرکوب می‌شده‌اند و انواع تشکل‌های مدنی و حتی خیریه‌ای نیز در شرایط بسیار سختی حیات داشته‌اند، بگذریم از احزاب سیاسی مستقل از دو جناح حکومتی که طی چهار دهه‌ی گذشته اساساً امکان شکل‌گیری نداشتند. همه‌ی این‌ها درست است، اما شبکه‌های اجتماعی امکان هم‌اندیشی افراد مرتبط را (در یک حرفه، یک صنف، یک واحد صنعتی، یک دانشگاه، یک کانون صنفی، یک انجمن اولیا و مربیان، ...) فراهم کرد و امکان فراخوانی برای اقدامات مشترک را پدید آورد. اعتراضات دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸ و اعتراضات ۱۴۰۱ عمدتاً به اتکای ارتباطات حاصل از شبکه‌های اجتماعی و اطلاع‌رسانی‌های آن امکان‌پذیر شدند. بنابراین شکل‌گیری گروه‌های مجازی تا اندازه‌ای و البته به‌طور ناقص توانسته بخشی از خلاء ناشی از فقدان تشکل‌های واقعی را پر کند و روشی کم‌هزینه و کارآمد برای پیوند بخشیدن و اطلاع‌رسانی فراهم سازد که امکان سرکوب آن کم‌تر است، اگرچه نه فقدان سازمان‌دهی در زمان و مکان واقعی را کاملاً جبران و نه خلأ رهبری را پر می‌کند.

در بستر سه ویژگی یادشده نخست در دی‌ماه ۱۳۹۶ و سپس در آبان ۱۳۹۸ شاهد شکل‌گیری اعتراضاتی بودیم که هریک تا آن هنگام بی‌سابقه بودند. زیرا برخلاف دو خیزش اعتراضی پیشین، طبقات جدید (عمدتاً طبقات فرودست) را وارد صحنه‌ی اعتراضات کرد و همچنین به لحاظ پهنه‌ی جغرافیایی گستردگی اعتراضات در تمامی

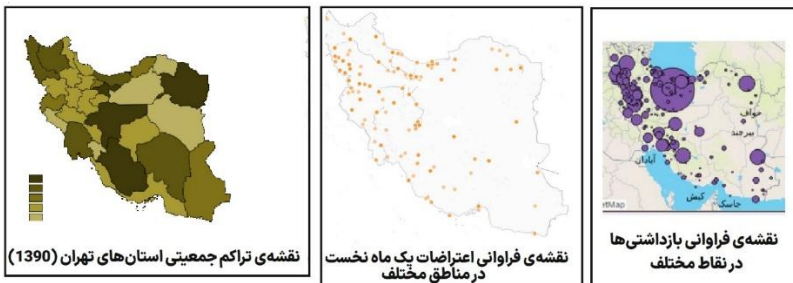
سال‌های بعد از انقلاب بهمن ۵۷ بی‌سابقه بودند. اعتراضات سال ۱۳۹۸ در پی یک هفته قطع سراسری اینترنت و به‌موازات آن سرکوب بسیار خشن معترضان متوقف شد. درست همان‌طور که اعتراضات سال ۷۸ یا ۸۸ در پی سرکوب و با فراز و فرودهایی متوقف شدند. اما آیا این بار هم دو عامل مشروعیت‌بخشی اقتصادی و ایدئولوژیک در کار بودند یا حاکمیت صرفاً بر عامل سرکوب اتکا داشت؟ توقف نسبی اعتراضات آبان ۹۸ در پی سرکوب گسترده و حتی مهم‌تر از آن دو عامل ویژه و نوپدید بود که در سه سال گذشته فعال بوده‌اند و همین دو عامل فاصله‌ای بیش از دو سال بین این اعتراضات و اعتراضات ۱۴۰۱ ایجاد کرد.

عامل نخست تشدید بحران ژئوپلیتیک در پی خروج یک طرفه‌ی آمریکا از برجام و متعاقب آن ترور فرماندهی سپاه قدس توسط آمریکا بود. در مقطعی از این دوره بحران ژئوپلیتیک به چنان سطوح حادی رسید که رویارویی نظامی قریب‌الوقوع را کاملاً محتمل ساخته بود. از این‌رو، در چنین فضایی امکان شکل‌گیری مجدد اعتراضاتی از جنس آبان‌ماه ۹۸ بسیار بعید بود. در عین حال که بعد از سه ماه با شوک ناشی از همه‌گیری کرونا مواجه شدیم. در حقیقت به نظر می‌رسد بهت اولیه‌ی ناشی از سرکوب اعتراضات آبان‌ماه با شوک و بهت‌های ناشی از بحران ژئوپلیتیک منطقه‌ای و متعاقب آن بحران همه‌گیری کرونا، استمرار اعتراضات آبان را به تعویق انداخت. با این همه، در تمامی این دوره و سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ به لحاظ اعتراضات مطالباتی گروه‌های مختلف مزدوحقوق‌بگیر اعم از کارگران صنعتی، آموزگاران و بازنشسته‌ها، شاهد یکی از پرتلاطم‌ترین مقاطع در تمامی تاریخ معاصر ایران بوده‌ایم، همچنین در مقطعی اعتراضات شهری گسترده‌ای به‌ویژه در استان خوزستان رخ داد.

ویژگی‌های متمایز خیزش ژینا

درباره‌ی خیزش ژینا بسیار گفته و نوشته شده است. در این‌جا با توجه به اهداف بحث حاضر و با توجه به نکات پیش‌گفته درباره‌ی شرایط افول و شکست خیزش‌های اعتراضی گذشته، به ویژگی‌های متمایز آن در مقایسه با اعتراضات پیشین توجه می‌کنیم.

۱. نخستین ویژگی آن است که کنشگران اغلب نوجوان و جوان خیزش اخیر، درس‌های مؤثری از خیزش‌های سه دهه‌ی گذشته آموخته و درک و هضم کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که به‌درستی این نسل بر شانه‌های نسل‌های پیشین خود ایستاده‌اند و از همین رو قادر به اتخاذ تاکتیک‌های مؤثرتر و دیدن افق‌های دوردست‌تری شده‌اند.
۲. دومین ویژگی تمایزبخش این خیزش انقلابی این است که برخلاف تمامی خیزش‌های پیش از خود توانسته است برشی از تمامی طبقات اجتماعی را دربرگیرد. پراکنش مکانی اعتراضات در نقاط مرکزی، شمالی، جنوبی و حاشیه‌ی پایتخت به‌خوبی نشانگر این فراگیری طبقات و گروه‌های مختلف درآمدی است. در عین حال، حضور مؤثر برخی اصناف و حرفه‌ها که کم‌تر در اعتراضاتی از این دست حضور داشتند (نظیر پزشکان) نشان‌دهنده‌ی فراگیری کم‌نظیر این اعتراضات است.
۳. علاوه بر آن، این خیزش تا حد زیادی بر شکاف خیزش‌های اعتراضی مرکز - پیرامون غلبه کرده است و گروه‌های ملیتی کرد، بلوچ و لر در آن حضور مؤثر و مستمر داشته‌اند. به‌ویژه پیشتازی کردستان در این خیزش دستاوردهای آگاهی‌بخش ارزشمندی برای تمامی کنشگران در تمامی ایران داشته است.
۴. توجه به نقشه‌ی یک نشان می‌دهد که دامنه و شدت اعتراضات در پهنه‌ی جغرافیایی ایران با توجه به شمار اعتراضات و شمار بازداشتی‌ها کم‌وبیش منطبق با شدت تراکم جمعیت در هر منطقه است و تنها استثنا کردستان است که بار مضاعفی در این اعتراضات بر دوش داشته است. (تصویر یک)



نقشه‌ی تراکم جمعیتی برگرفته از نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰ است. نقشه‌ی فراوانی اعتراضات برگرفته از گزارش گاردین به تاریخ ۳۱ اکتبر ۲۰۲۲ و نقشه‌ی فراوانی بازداشتی‌ها برگرفته از کانال تلگرامی کمیته پیگیری بازداشت‌شدگان است

۵. دیگر ویژگی خصلت زنانه‌ی این خیزش است که به‌خوبی توانسته جنبش زنان و مطالبات آن را در رأس مطالبات کثیر خود قرار دهد. حضور مؤثر و در بسیاری موارد تعیین‌کننده‌ی زنان در این خیزش توانسته مطالبات جنبش زنان ایران را در رأس مطالبات خیزش قرار دهد و در عین حال حتی در شرایط عدم شکل‌گیری اعتراضات شهری نیز با حضور بی‌حجاب زنان در فضاهای شهری حیات جنبش را به شکل نافرمانی مدنی به رخ انکارکنندگان آن بکشد.

۶. به همین ترتیب، دیگر ویژگی این خیزش حضور دانشجویان و دربرگیری جنبش دانشجویی در آن است. مشارکت دانشجویان، با توجه به پراکندگی دانشگاه‌ها، امکان پراکندگی جغرافیایی اعتراضات را فراهم ساخته به طور دایم روحیه‌ای مترقی و زنده به جنبش بخشیده است.

۷. همراهی و همبستگی هنرمندان و برخی چهره‌های مشهور نیز در این خیزش قابل تأمل و دارای دو سویه‌ی مثبت و منفی است. از سویی، به نظر می‌رسد انبوه آثار هنری خلق شده در همراهی با این جنبش در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران بی‌نظیر است. هر روز شاهد خلق یک اثر جدید هنری، یک پرفورمنس اعتراضی و یک اثر زیباشناسانه‌ی بدیع هستیم. بعد از سه دهه ترویج هنرمندان در مقام سوژه‌های

نولیبرال، اکنون به شکل شگفت‌انگیزی بسیاری از همان نقش‌آفرینان آثار ایدئولوژیک، همان مبلغان خرید این کالا و آن مرکز خرید و زینت‌بخشان مسابقه‌های تلویزیونی را در کنار خیزش اعتراضی می‌بینیم. از سوی دیگر، حضور سلبریتی‌ها، در غیاب احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی، وزنی نامتناسب بر دوش این چهره‌ها قرار داده که فراتر از ظرفیت مفروض آنان است و می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

۸. همراهی بی‌سابقه‌ی دیاسپورای ایرانیان با خیزش اعتراضی نیز قابل تأکید است و همین همراهی از جمله‌ی عواملی است که توانسته حمایت جهانی بی‌سابقه‌ای از آن پدید آورد.

۹. این خیزش در دو مقطع و برای نخستین بار در خیزش‌های اعتراضی پس از انقلاب بهمن توانست اعتصابات بخشی از کسبه و مراکز خرده‌فروشی را با خود همراه کند. همراهی بخشی از دانش‌آموزان با این خیزش نیز تنها با انقلاب بهمن و جنبش ملی‌شدن صنعت نفت قابل قیاس است.

به این ترتیب خیزش ژینا در استمرار خیزش آبان ۹۸ شکل گرفته و در عین حال چرخشی مترقی نیز در آن بوده است. شعارهای اعتراضی سال‌های ۹۶ و ۹۸ صرفاً «نه» به وضع موجود بود و هیچ طرح‌ایجایی در خود نداشت. اما اندکی واگشایی شعارهای خیزش ژینا به‌خوبی خواسته‌های سکولاریسم، دموکراسی و آزادی را، ولو گاه به شکلی غیرمستقیم، نشان می‌دهد.

در ادامه‌ی بحث درباره‌ی نقاط قوت باید نقاط ضعف این خیزش را نیز مورد توجه قرار داد.

۱. نخستین نقطه‌ضعف که عمدتاً ناشی از سازوبرگ‌های گسترده‌ی سرکوب است، حجم بزرگ مردمی است که با اعتراضات همدل‌اند اما عمدتاً به سبب ریسک‌های موجود این همدلی به مشارکت مؤثر در کنش‌های اعتراضی منتهی نشده است.

۲. اگر بر این باور باشیم که موفقیت اعتراضات شهری و دانشجویی از این دست مستلزم همراه‌شدن آن با اعتصابات محل کار است، هنوز خیزش جاری موفق به غلبه

بر ضعف ناکافی بودن این همراهی نشده است. البته برای نخستین بار عمدتاً در نخستین فراخوان شاهد اعتصاب کسبه نیز بودیم. اما این کافی نیست و عمدتاً وجه نمادین بسیار پررنگی دارد، اگر بناست به موفقیت برسد باید قادر باشد با اعتصابات در واحدهای صنعتی تکمیل شود. دشواری‌های آن را می‌دانیم. پیوستن نیروی کار با قراردادهای موقتی و شکننده در شرایط بحران عمومی معیشتی بسیار دشوار است اما پیگیری موفقیت خیزش چاره‌ای جز پیمودن این راه ندارد. در خصوص کارگران یقه‌سفید و شاغلان طبقه‌ی متوسط شهری به‌ویژه در بخش دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی، علاوه بر عوامل مرتبط با بی‌ثبات‌کاری، باید به نظام‌گزینش استخدامی در ایران توجه کرد که به‌دنبال استخدام حامیان نظام در فرصت‌های شغلی موجود است.

۳. برخی موارد که نقاط قوت این خیزش به شمار می‌روند از منظری دیگر می‌تواند نقطه ضعف آن تلقی شود. برای مثال سازمان‌دهی شبکه‌ای که از سویی آسیب‌پذیری جنبش نسبت به سرکوب را به شدت کاهش داده، از سوی دیگر ایجاد هماهنگی و توافق برسر برنامه‌ی واحد کنشگران را دشوار می‌سازد و به‌علاوه رهبران خودخوانده‌ای نیز برای آن پدید می‌آورد. شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای نیز که از یک سو با پوشش دائمی اخبار اعتراضات نقش مؤثری در اطلاع‌رسانی دارند، از سوی دیگر در نهایت خواسته‌ها و بدیل‌سازی‌های مغایر با منافع معترضان را دنبال می‌کنند. همچنین باید در همین زمینه به نقش دوگانه‌ی سلبریتی‌ها هم توجه کرد.

در صورت ثبات سایر شرایط، این خیزش برای این که قادر باشد گام بزرگ بعدی خود را بردارد، باید قادر به برطرف ساختن این ضعف‌ها باشد و سخنگویان خود را در داخل کشور پیدا کند.

تضادها و تناقض‌های جاری

برای ارائه‌ی تصویری از چشم‌اندازهای محتمل، علاوه بر شناخت نقاط قوت و ضعف خیزش جاری، لازم است عوامل داخلی و جهانی مؤثر بر آن را مورد بررسی قرار داد.

تضادهایی که نظام سیاسی ایران امروز با آن مواجه است می‌توان در سه دسته گروه‌بندی کرد. دسته‌ی نخست تضادهای ژئوپلیتیکی قدرت حاکم با قدرت‌های جهانی و نیز قدرت‌های رقیب منطقه‌ای است. دسته‌ی دوم تضادهای حاکمیت با مردم است که قبل از هر چیز ناشی از نابه‌سامانی‌ها و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. دسته‌ی سوم نیز تضاد منافع طبقه‌ی اجتماعی مسلط با «حاکمیت» در ایران امروز است. هریک از این تضادها هر لحظه می‌تواند شعله‌ور و یا شعله‌ورتر شود و به تبع خود تأثیر مستقیم روی دو تضاد دیگر داشته باشد.

تضاد جمهوری اسلامی و قدرت‌های رقیب منطقه‌ای گاه استعداد آن را داشته که ابعاد رویارویی مستقیم نظامی را پیدا کند. در صورت تحقق چنین فرضی، حیات اجتماعی درازمدت ایرانیان با مخاطرات ناشی از آسیب‌رسیدن به زیرساخت‌ها و نیروی انسانی مواجه خواهد شد. با توجه به نتایج مداخلات نظامی در عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن بعید است که شاهد وقوع جنگ جدید مشابهی در خاورمیانه باشیم. به‌ویژه با توجه به این که هیچ یک از دو قطب اقتصادی اصلی جهان کنونی (یعنی آمریکا و اروپا و ژاپن از سوی و چین از سوی دیگر) خواهان چنین جنگی نیستند. اما راست‌گرایان افراطی در اسرائیل و ایران بارها نشان داده‌اند که از دست‌زدن به چنین ماجراجویی‌هایی چندان ابا ندارند. تضادهای ژئوپلیتیک در صورتی که به مواجهه‌ی نظامی مستقیم منتهی شود به‌شدت بر استمرار حیات و پیوستگی اجتماعی ایران آسیب می‌رساند و از همین رو در چنین شرایطی نخستین و مهم‌ترین مطالبه تأکید بر «صلح» باید باشد.

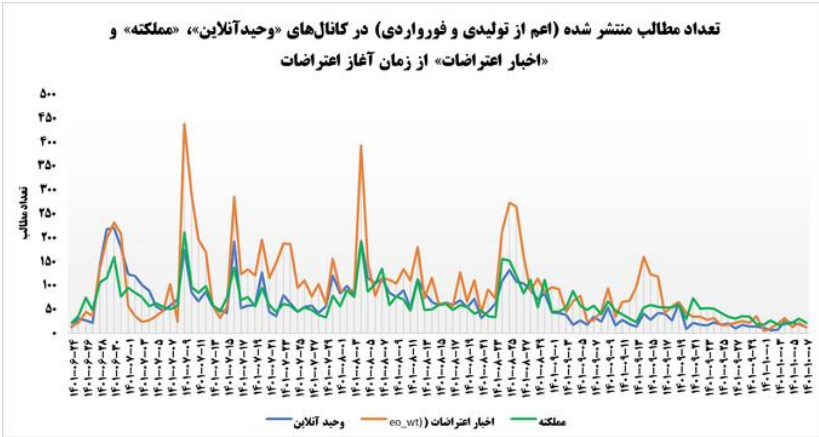
دسته‌ی دوم تضادهای کنونی که حاکمیت با آن مواجه است رویارویی با مردم به سبب نارضایتی‌های ناشی از بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی و اجتماعی و فرهنگی است. در وضعیت کنونی، و احتمالاً با استمرار تحریم‌های اقتصادی، تضعیف فزاینده‌ی ارزش پول ملی محتمل‌ترین روند طی ماه‌های آینده است. در این شرایط به طور دایم بر فاصله‌ی درآمد واقعی خانوارها و خط فقر افزوده می‌شود و به تبع آن می‌توان انتظار داشت یکی از حوزه‌های کاملاً محتمل برای بروز امواج جدید اعتراضات شهری و اعتصابات، حوزه‌ی مطالبات معیشتی است. اعتراضات این حوزه در مقطع کنونی با خیزش اعتراضی جاری پیوند مستقیم و غیرمستقیم برقرار می‌کند و اثرات هم‌افزایی

خواهند داشت. البته سایر بحران‌ها نیز می‌تواند به سهم خود امواج اعتراضی جدید با اثرات هم‌افزایی ایجاد کند.

دسته‌ی سوم تضادها و تناقض‌ها تضاد میان طبقه‌ی اجتماعی مسلط و حاکمیت جمهوری اسلامی است. تردیدی نیست که طبقه‌ی اجتماعی مسلط در ایران، طبقه‌ای که از فردای انقلاب ۱۳۵۷ به تدریج شکل گرفت و در دو دهه‌ی اخیر شکل یک الیگارشی مالی را یافته، نیاز به ارتباطات گسترده‌ای با سرمایه‌ی جهانی دارد. این طبقه قطعاً مایل نیست که تا نهایت زیربار ماجراجویی‌های سیاسی حاکمیت برود و فشار اروپا و کانادا و آمریکا بر وابستگان این طبقه در کشورهای یادشده چه‌بسا به فشار آن‌ها بر حاکمیت و در نهایت بروز علنی این شکاف بینجامد. تاکنون عمدتاً از «سکوت خواص» گلایه شده اما در شرایط بحرانی‌تر این سکوت می‌تواند به رویارویی نخبگان مسلط با حاکمیت منتهی شود. چنین وضعیتی در صورت استمرار، چه‌بسا در دستگاه سرکوب شکاف پدید بیاورد که مقدمه‌ای برای پیشروی سریع و گسترده‌ی خیزش اعتراضی است. به هر حال، شکاف نظام و طبقه‌ی اجتماعی مسلط نمی‌تواند در درازمدت استمرار یابد.

چشم‌اندازهای خیزش ژینا

با گذشت بیش از ۱۰۰ روز از آغاز خیزش اعتراضی ژینا شواهد آماری نشان می‌دهد که به طور کلی شاهد افول کمی اعتراضات بوده‌ایم (تصویر دو).



برگرفته از صفحه‌ی توئیتر محمد رهبری (@mh_rahbari)

اما این افول با توجه به مجموع عوامل پیش‌گفته و نیز البته با فرض ثبات سایر عوامل می‌تواند به‌سرعت تغییر مسیر دهد و بار دیگر شاهد بروز اعتلایی جدید در خیزش اعتراضی باشیم. چراکه حاکمیت صرفاً به اتکا بر سرکوب از دامنه‌ی اعتراضات کاسته، و در شرایط کنونی نه قادر است مانند دهه‌های قبل با سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی بخش‌هایی از جامعه را با خود همراه کند و یا به سکوتی از سر رضا یا هراس وادارد و نه ایدئولوژی مشروعیت‌بخش آن حتی در میان بخش بزرگی از لایه‌های کماکان وفادارش کارایی دارد.

عدم عقب‌نشینی حاکمیت در برابر خیزش‌های اعتراضی دو دهه‌ی اخیر نیز اکنون بیش از هر زمان دیگر نشانه‌ی ضعف آن است، نه قوت. حاکمیت با اعطای امتیاز و یا عقب‌نشستن‌هایی در برابر برخی مطالبات معترضان، می‌توانست سقوط محتمل خود را به فرودی آرام و کم‌هزینه‌تر برای خودش بدل کند. اما سه دهه بی‌اعتنایی به مطالبات تمامی اعتراضات باعث شده که امروز کوچک‌ترین حرکت به سقوط سلسله‌وار تمامی سدهای دفاعی حاکمیت منتهی شود.

این که چنین اتفاقاتی چه‌گونه و چه زمان رخ می‌دهد قابل پیش‌بینی نیست، اما آن‌چه روشن است این است که دلایل بروز خیزش اخیر کماکان باقی است و خیزش‌های جدید در استمرار آن کماکان با احتمال بالایی رخ خواهد داد.